



## تحلیلی زبان شناختی بر کاربرد واژه سلطان در صحیفه سجادیه

محمد عتابی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

### چکیده

چگونگی تبیین دیدگاه علی بن الحسین (ع) نسبت به حاکم و حکومت شایسته توجه است. این پرسش مطرح است که با وجود کنترل شدید فعالیت از سوی حاکمان، ایشان چگونه به تبیین دیدگاه خود نسبت به حاکمان و روش فرمانروایی آنان می‌پرداخت؟ در این پژوهش با تحلیل زبان‌شناختی فرازهایی از دعای ایشان در صحیفه سجادیه مشخص شد امام چهارم شیعیان (ع) برای پنهان‌ستیزی در فرازهایی از صحیفه با زبان دعا واژه «سلطان» را به کار می‌گیرد؛ و با انتساب صفاتی همچون «عسوف» به معنی عام ظالم و «عنید» به معنی خودسر ماهیت حاکم و سلطان را آشکار ساخته است. در فرازهای دعاهاى ایشان، سلطان و حاکم به دلیل داشتن صفت عنید که ویژه کافران است و هم‌ردیف و هم‌مرتب‌ه بودن با شیطان، سیاست‌ها و برنامه‌های نابودکننده‌ای دارد که باید از شر، گزندگی و بدسگالی او به خدای عالمیان پناه آورد.

کلیدواژه: سلطان، حاکم، تقیه، صحیفه، امام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۱. مقدمه

روزگار علی بن الحسین (ع) زمانه ویژه‌ای بود. پس از واقعه کربلا حرکات و فعالیت‌های امام چهارم شیعیان به شدت زیر نظر حکومت بود. در این میان آن حضرت کوشش داشت با توجه به وضعیت و امکانات موجود به تبیین راه بایسته و روشنگری علیه حکومت فرمانروایان ستمگر بپردازد.

یکی از راه‌های ابتکاری علی بن الحسین (ع) جهت تبیین مواضع و اندیشه‌های خود در برابر شیوه فرمانروایی و تبلیغات حکومت امویان به کارگیری سلاح دعا بود. هدف ایشان آشکار نمودن راه راست از کژراهه‌های انحرافی فراروی امت پیامبر (ص) بود. در این میان، دیدگاه زین‌العابدین (ع) درباره حاکم و حکومت شایسته نگرش است. این پرسش مطرح است که با آگاهی به نظارت همه‌گونه حکومت و کنترل شدید فعالیت آن حضرت از سوی حاکمان، ایشان چگونه به تبیین دیدگاه خود درباره حاکمان و روش فرمانروایی آنان می‌پرداخت؟ یکی از واژه‌های مطرح در این زمینه واژه «سلطان» است که یک عنوان کلی برای اشاره به حاکم در آن زمان است. از آنجا که هیچ نوشتاری در خلأ شکل نمی‌گیرد و هر نوشته‌ای در بستری از زمان و شرایط اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آید و با آن در پیوستگی است؛ در فهم هر نوشتاری، بایستی شرایط بیرونی و تأثیر آن شرایط در پیدایش نوشتار را در نظر داشت، این قلم بر آن است که امام چهارم شیعیان با هوشمندی و ژرف‌بینی این واژه را در دعا‌های خود به کار برده است. به شکلی ایشان با انتساب صفاتی به عنوان قرین سلطان، افزون بر بازتاب دیدگاه منفی خود درباره حاکم و سلطان، ماهیت فرمانروایان زمان را به مردم نشان داده است.

با وجود انجام پژوهش‌های گوناگون در زمینه دعا‌های صحیفه سجادیه و شرح‌های مختلف بر آن، هم‌چنین تألیف کتاب و مقالات گوناگونی در این زمینه؛ همچون کتاب «نقش امام سجاد (ع) در رهبری شیعه» نوشته محسن رنجبر، «زندگی سیاسی امام سجاد (ع)» تألیف عبدالنبی نمازی و «سیره سیاسی معصومان (ع) در عصر حاکمیت جور» که محمد ملک‌زاده نوشته است. هم‌چنین مقاله «تبیین نقش امام سجاد (ع) در شکل‌گیری قیام‌های توأبیین با تأکید بر ادعیه صحیفه سجادیه» نوشته بی‌بی زینب حسینی و... توجهی به تحلیل مفهومی کاربرد واژه سلطان در دعا‌های امام چهارم شیعیان نشده است. این پژوهش بر آن است تا نشان دهد علی بن الحسین (ع) چگونه حاکم ستمگر را با واژه «سلطان» در قالب فراهایی از دعا با صفات مختلف وصف می‌کند. از این رو، با توجه به دعا‌های صحیفه سجادیه و ترجمه و شرح آن‌ها و فرهنگ‌های لغت، کوشش بر این است تا به تبیین دیدگاه امام چهارم شیعیان درباره سلطان به عنوان حاکم آن هنگام جامعه اسلامی به روش تحلیل متن بپردازد.



## ۲. نگاهی به زندگی و روش مبارزه علی بن الحسین (ع)

علی بن الحسین (ع)، در مدینه چشم به جهان گشود؛ و دوران زندگی ایشان هم‌زمان با ادعای خلافت عبدالله بن زبیر و حکومت چندساله وی و حکومت شش خلیفه از بنی‌امیه بود. ایشان همچنین شاهد قیام و شهادت پدرش حسین بن علی (ع) و بیدادگری یزید و بنی‌امیه بود. افزون بر آن در سال‌های امامت امام چهارم شیعیان و هم‌زمان با خلافت یزید، جهان اسلام سال‌های پرجوش و خروشی را گذراند و جنبش‌های بسیاری به وقوع پیوست.

این قیام‌ها و جنبش‌ها را می‌توان به دودسته زیر تقسیم کرد:

۱. قیام‌هایی که برای گرفتن انتقام خون حسین بن علی (ع) انجام شد؛ مانند قیام توابین، قیام مختار.

۲. قیام بر سر قدرت و خلافت و مسائل اقتصادی مانند قیام زبیریان و واقعه حره.

شاید بتوان این فراز از نیایش علی بن الحسین (ع) را نمایانگر گوشه‌ای از شرایط تلخ و ناگوار آن زمانه برای ایشان دانست: «فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ أَنْتَضَى عَلَيَّ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ، وَ شَحَدَ لِي ظُبَّةَ مُذْيَبَتِهِ، وَ أَرْهَفَ لِي سَبًّا حَدَّهِ، وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ، وَ سَدَّدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سِهَامِهِ، وَ لَمْ تَنْمَ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ، وَ أَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهَ، وَ يُجْرِعَنِي زُعَاقَ مَرَارَتِهِ...» (صحیفه سجادی، دعای ۴۹ ص ۲۴۲) «پس چه بسیار از دشمنانم که شمشیر عداوتش را از غلاف بیرون آورده و تیغش را برای من تیز کرده است و تیغه تیزی آن را برایم صیقل داده و زهرهای کشنده‌اش را برای من آماده ساخته و مرا آماج تیرهای نافذش قرار داده و چشم نگهبانی‌اش در برابر من به خواب نگراییده و تصمیم گرفته است که آزار رسانی و بدی به من برساند و تلخی و مرارت خود را به کام من بیفشاند...»

روزگار زندگی علی بن الحسین (ع) با سختی‌های فراوان همراه بود و برای ایشان به‌جز از راه تقیه و پنهان ستیزی راه دیگری باقی نمانده بود. در آن روزگار که حکومت و جامعه دچار انحراف شدید از آموزه‌های قرآن و پیامبر شده بود و روزنه‌ای برای اصلاح وجود نداشت، ایشان به شیوه دعا، بخشی از دیدگاه‌ها و باورهای خود را مطرح کرد. پس از آن مردم می‌توانستند افزون بر توجه به درگاه خداوند و کسب معرفت، از لابه‌لای دعا‌های ایشان نیز پی به مواضع سیاسی‌شان ببرند. اگرچه گویا مقصود اصلی در این نیایش‌ها همان عبادت و معرفت الهی بود ولی با نگرش به تعبیری که در این نیایش‌ها وجود دارد، مردم می‌توانستند با مفاهیم سیاسی موردنظر علی بن الحسین (ع) آشنا شوند. (جعفریان، ۱۳۶۹: ج ۳، ۲۵۴) از جمله این مضامین سیاسی صحیفه سجادیه نام بردن از «سلطان» و حاکم در قالب دعاست.

## ۳. واژه سلطان؛ سیر تاریخی، معنا و کاربرد آن

در معنی واژه و تعریف اصطلاح سلطان آمده است که سلطان همان والی و حاکم است و جمع آن سلاطین است. (جوهری، ۱۳۷۶: ج ۳، ۱۱۳۳) و خلیفه بزرگ‌ترین سلطان است. (پیشین، ج ۴، ۱۳۵۶)

سلطان در اندر یافت فقهی پادشاهی دانسته شده است که اگر تسلط و حکومتش بر همه قلمرو مسلمانان باشد، وی همان خلیفه است. (عبدالمنعم، بی تا: ۲۸۷) و در جز این صورت، وی فرمانروایی است که زیر نظر خلیفه حکمروایی می کند.

گرچه این واژه در روزگار امامان شیعه (ع) همچون لقب برای خلیفه یا زمامدار مشخصی به کار نرفته است؛ ولی آنان این واژه را به صورت عام درباره زمامدار مسلط بر امور جامعه به کارگیری کرده اند. باین حال، خلیفه بزرگترین سلطان دانسته شده است. (الرازی، ۱۴۲۰: ۹۵) عمر بن خطاب خلیفه دوم برای نمایاندن مقام خلیفه از اصطلاح «سلطان الله» بهره می برد. (بن سعد، ۱۴۲۱: ج ۳، ۲۶۷) از مأمور مروان بن حکم فرمانروای مدینه که فرمان داشت، پیامی را به حسن بن علی (ع) برساند، با عنوان «من عندالسلطان» تعبیر می شد. (بن سعد، ج ۶، ۴۱۰) براین بنیاد، اصطلاح سلطان هم به خلیفه و هم فرمانروای شهر که نماینده خلیفه بود، اطلاق می شد؛ و این به دلیل تسلط و فرمانروایی آنهاست که از آنان به عنوان سلطان نام می بردند.

افزون بر معنای حاکم و فرمانروا واژه سلطان در روایات منقول از امامان شیعه (ع) در موارد گوناگون، در قالب تعبیری چون: «صاحب السلطان» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۳، ۳۷۶؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ۵۱۷)، «متاع السلطان» (کلینی، ج ۵، ۲۲۸)، «خَراجُ السُّلْطَانِ» (الرضا، ۱۴۰۶: ۹۷؛ کلینی، ج ۲، ۷۳۷) و... نیز به کاررفته است.

واژه سلطان تا پایان سده چهارم و سرآغاز سده پنجم، به عنوان لقب رسمی به هیچ یک از فرمانروایان مسلمان، به صورت ویژه اطلاق نشده است؛ به نظر می رسد، محمود غزنوی (م ۴۲۱ ق) نخستین فرمانروای مسلمانان است که به صورت رسمی عنوان سلطان بر وی اطلاق شده است. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۲۰۶) باین همه برابر برخی گزارشها کاربرد واژه سلطان که لقب امرای اسلامی است پیشینه ای بیش از این دارد و به پیش از سلطان محمود بازمی گردد؛ چنانکه چنین لقبی را برای جعفر برمکی (م ۱۸۷ ق) و درباره خاندان بویه (۳۲۰-۴۴۷ ق) یادشده است. (صلاحات، ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۳۵؛ وکیل و سیاوشی، ۱۳۹۶: ۱۱۴)

#### ۴. چگونگی رابطه با فرمانروایان در سیره امامان شیعه

امامت یک ستون بنیادین در نظام اعتقادی شیعه است. این نهاد نقطه مهم تمایز با گروههای اعتقادی دیگر جامعه مسلمانان است. با آگاهی به ویژگیهای نظام امامت در شیعه، می توان دریافت که تعریفی که از امامت در شیعه ارائه می شود، هرچند با برخی از گروههای دیگر اشتراکاتی دارد، ولی دارای برخی ویژگیهایی است که ویژه شیعیان است، به باور شیعه، خدای متعال مردم را پس از پیامبر خدا (ص) بدون رهبر و پیشوا رها نساخته و وظیفه مردم را در این دوران نمایان ساخته است؛ و امام به عنوان جانشین پیامبر از سوی خدای متعال گزینش و به وسیله رسول الله (ص) به مردم معرفی شد.



درست از همین زمان است که گفتمان امام بر حق و حاکم جائز پیش کشیده می‌شود، هنگامی که به دلیل وجود موانع گوناگون، امام برحق نتواند به منصب حکومت و ولایت و خلافت برسد؛ و هنگامی که امامان نتوانند به حکومت برسند، طبعاً کسانی جایگزین خواهند شد که از سوی امام اجازه فرمانروایی ندارند. در این حالت در اندیشگاه فکری شیعه، از چنین فرمانروایی به «حاکم جائز» تعبیر می‌شود. (احمدی طالشیان و شیرخانی، ۱۳۹۳: ۳۲؛ ملک‌زاده، ۸۲: ۱۳۹۱-۸۰) به سخن دیگر هنگامی که امامت نتواند به منصب ظهور برسد، امام غیر حق که همان جائز باشد، به فرمانروایی می‌رسد.

از نظر امامان شیعه همکاری با پادشاه ستمگر را می‌توان در سه جایگاه دسته‌بندی کرد:

۱- اینکه آدمی از کارگزاران و دست‌اندرکاران حکومت ستمگر باشد.

۲- آدمی از کارگزاران حکومت جائز نباشد، ولی او را در ستمش یاری کند.

۳- نه از یاران ستم باشد و نه در بیداد یاری کند، ولی گونه‌ای ارتباطی به جز این دو باشد.

از دیدگاه امامان شیعه، در هر سه گونه یادشده، به‌ویژه نمونه نخست و دوم، همکاری ناروا بوده، ولی در مورد سوم، گروهی از فقیهان با آگاهی به سیره امامان شیعه در سیر زندگانی‌شان چنین می‌توان نتیجه گرفت که پایه بنیادین نزد آن بزرگواران، عدم تأیید فرمانروایی جائران است و دوم اینکه گونه‌ای برخورد باید وجود داشته باشد تا بتوان افزون بر مخالفت با آنان، از حریم تشیع نیز دفاع کرد. بررسی سیره و سخنان آنان نشان می‌دهد که مفهوم حاکم جائز، کم‌وبیش در همه دوران، از زمان امام علی (ع) تا زمان امام حسن عسکری (ع) به یک معنا به‌کاررفته (ملک‌زاده، ۷۶-۷۱) و برخوردها نیز علی‌رغم تفاوتی که وجود داشته، همچنان بر بنیاد نفی حکومت جور تأکید دارد. چگونگی رفتار و برخورد با سلطان ستمگر به بهترین شکل در احادیث و سخنان پیامبر و امامان (ع) ترسیم و آشکار شده است.

پیامبر خدا (ص) هشدار داده است: «إِيَّاكُمْ وَ مُخَالَطَةَ السُّلْطَانِ فَإِنَّهُ ذَهَابُ الدِّينِ وَ إِيَّاكُمْ وَ مُعَوَّنَتَهُ فَإِنَّكُمْ لَا تَحْمَدُونَ أَمْرَهُ.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۰، ۳۶۸)

زنهار از هم‌نشینی با سلطان که آن، دین را می‌برد؛ و زنهار از یاری کردن به او؛ زیرا شما کارهای او را نمی‌پسندید.

رسول‌الله (ص) پیامد همکاری با پادشاه ستمگر بیان کرده است

«مَنْ لَزِمَ السُّلْطَانَ افْتَتِنَ، وَمَا ازْدَادَ عَبْدٌ مِنَ السُّلْطَانِ دُنُوًّا إِلَّا ازْدَادَ مِنَ اللَّهِ بُغْداً.» (المُطَهَّرِي، ۱۴۳۳: ج ۳، ۵۰۴)

هر که ملازمت سلطان برگزیند به فتنه و گمراهی افتد و هر چه به سلطان نزدیک‌تر گردد از خدا دورتر شود.



پیامبر خدا (ص) سرانجام ستایش و تعریف از سلطان را این‌گونه بیان می‌کند:

«مَنْ مَدَحَ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ تَخَفَّ وَ تَضَعَّ لَهُ طَمَعًا فِيهِ، كَانَ قَرِينَةً إِلَى النَّارِ.» (ابن‌بابویه، ۱۴۱۳ ج: ۱۱، ۴)

هر که به طمع چیزی، سلطان ستمگری را ستایش گوید و خود را در برابر او خوار و پست سازد، هم‌نشین او در آتش خواهد بود.

آن حضرت یکی از ریشه‌های گزنده‌های کمرشکن همکاری با پادشاه ستمگر، ناسپاس معرفی می‌کند؛

«ثَلَاثَةٌ هُنَّ أُمُّ الْفَوَاقِرِ: سُلْطَانٌ إِنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ لَمْ يَشْكُرْ وَ إِنْ أَسَأَتْ إِلَيْهِ لَمْ يَغْفِرْ وَ...» (حمیری، ۱۴۱۳: ۸۱)

سه چیز است که ریشه بلاهای کمرشکن است: [از جمله] فرمانروایی که اگر به او نیکی کنی، سپاسگزار نباشد و اگر به او بدی کنی، نبخشد

همچنین آن حضرت همکاری با پادشاه و کارگزاران وی را مایه دوری از خداوند و از بین رفتن پارسایی می‌داند؛

«إِيَّاكُمْ وَ أَبْوَابَ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيهَا؛ فَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيهَا أَبْعَدَكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَثَّرَ السُّلْطَانَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْوَزَعَ وَ جَعَلَهُ خَيْرَانَ.» (ابن‌بابویه، ۱۴۰۶ ج: ۲۶۰)

زندهار از درگاه و درباریان سلطان؛ زیرا که نزدیک‌ترین شما به درگاه و درباریان سلطان دورترین شماست از خداوند عز و جل؛ و هر که سلطان را بر خداوند عز و جل برتری دهد، خداوند پارسایی را از او ببرد و سرگشته و حیرانش سازد.

علی بن ابیطالب (ع) نیز به دوری از سلطان توصیه می‌کند: «بَاعِدِ السُّلْطَانَ لِتَأْمَنَ خُدَعِ الشَّيْطَانِ.» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۶: ۷۸) از سلطان دوری کن تا از نیرنگ‌های شیطان ایمن مانی. ایشان جایگاه وزیران و کارگزاران نزدیک به سلطان ستمگر این‌گونه آشکار می‌کند: «صَاحِبُ السُّلْطَانِ كِرَاكِبِ الْأَسَدِ، يُغَبِّطُ بِمَوْقِعِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ.» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۳۰۴) ملازم سلطان، همچون کسی است که بر شیر سوار باشد؛ مردم به جایگاه او غبطه می‌خورند، درحالی‌که خودش بهتر می‌داند در چه وضعیتی [ترسناک] قرار دارد.

امام باقر (ع) سفارش کرده در صورت رفتن نزد پادشاه ستمگر باید او را به رعایت تقوای الهی فراخواند:

«مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ حَوْفِهِ وَ وَعْظِهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْإِنْسِ وَ مِثْلُ أَعْمَالِهِمْ.» (مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۱) هر که نزد سلطان ستمگر برود و او را به تقوای الهی



فرمان دهد و [از عذاب او] بترساندش و اندرزش دهد، پاداشش همانند ثواب [عبادت] جن و انس و [ارزش] این کردارش به اندازه همه اعمال آن‌ها باشد.

امام صادق (ع) هم نتیجه نزدیکی به سلطان و طمع به او را این‌گونه شرح داده است: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ خَضَعَ لِصَاحِبِ سُلْطَانٍ أَوْ مَنْ يُخَالِفُهُ عَلَى دِينِهِ طَلَبًا لِمَا فِي يَدَيْهِ، أَحْمَلَهُ اللَّهُ وَ مَقْتَهُ عَلَيْهِ وَ وَكَلَهُ إِلَيْهِ، فَإِنْ هُوَ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاهُ وَ صَارَ فِي يَدِهِ مِنْهُ شَيْءٌ، نَزَعَ اللَّهُ الْبَرَكَاتَةَ مِنْهُ» (کلینی، ۱۰۵: ۱۴۰۷) هر مؤمنی در برابر دارنده قدرتی یا کسی که مخالف دین اوست، به قصد دست یافتن به چیزی که در دست اوست، کرنش و فروتنی کند، خداوند او را بی‌نام‌ونشان گرداند و برای این کار بر او خشم گیرد و او را به خودش واگذارد؛ و اگر هم بر چیزی از دنیای او دست یابد و اندکی از آن به دستش افتد، خداوند برکت را از آن ببرد.

#### ۵. وصف سلطان (حاکم) در صحیفه سجادیه

عنصر رویگردانی، عدم همکاری و تأکید بر ستیز با سلطان و حاکم ستمگر در سخنان همه امامان شیعه دیده می‌شود. در این میان امام چهارم شیعیان (ع) در صحیفه سجادیه در فرازهایی از چهار دعا، به ماهیت حاکم ستمگر پرداخته و آن را آشکار ساخته است.

#### ۱-۵- مرارة صولة السلطان

در فرازی از دعای پنجم می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ؛ بار خدایا، درود بفرست بر محمد و خاندانش و ما را از سطوت پیشامدهای زمان و گرفتاری در دام‌های شیطان و تلخی کین سلطان پاسداری فرما.» (صحیفه سجادیه، دعای پنجم/ص ۴۵) این بخش از دعا برجسته‌ترین الفاظ و زیباترین بیان را دربر دارد و از زیباترین قطعه‌های بلاغی در ادبیات عرب دانسته شده است. (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۱، ۴۲۷)

در این فراز از دعا، افزون بر هم‌رده دانستن شر و بلای نشانه‌گیری‌های شیطان برای به دام انداختن آدمی با برنامه‌ها و سیاست‌های سلطان (حاکم) برای آدمی، دو واژه کلیدی برای وصف حاکم و سلطان آمده است:

نخستین واژه برای آشکاراندن این مقصود «مَرَارَةَ» است. «الْمُرُّ» به معنای تلخ متضاد شیرین است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۲۶۱۸) و «الْمُرَّزُ»، گیاهی است که تلخی آن را نمی‌توان چشید. (پیشین، همان‌جا) همان درخت یا گیاه تلخی\* که چون شتران از آن بخورند، به دلیل تندی تلخی لب‌های خود را از آن دور می‌کنند. (جوهری، ج ۲، ۸۱۴) در قرآن برای آشکاراندن شدت سختی و ناگواری روز رستاخیز بر کافران و مشرکان آمده است «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمْرٌ» (قمر، ۴۶)

\* عرب مصداق تلخی را هندوانه ابوجهل دانسته است (الباهلی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۹۷۰)





برای گفتن این نکته که؛ تلخی و شدت سختی ساعت رستاخیز، از سختی و تلخی شکست مشرکان در جنگ بدر، برای آنان بدتر است. (الفراء، بی تا، ج ۳، ۱۱۰؛ طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۹، ۲۹۳)

درواقع «المرارة»، اسم شناسه است، از ریشه «مَرَّ» که برای تلخی برآمده از دشواری و کشتار به کار برده می شود. (کبیر مدنی شیرازی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۱۶۰) این واژه برای آشکاراندن بخشی از حقیقت و چگونگی درد ناشی از چیرگی و سیاست سلطان و حاکم توسط علی بن الحسین (ع) استعمال شده است.

در فراز یادشده ترکیب وصفی «صَوَّلَةُ السُّلْطَانِ» نیز آمده است. از نظر لغت شناسان «الصوله» جامد غیر مصدری و ثلاثی مجرد از باب فعل و یفعل است. الصوله؛ حمله ناگهانی را گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ۳۸۷) اصطلاح صَوَّلُ در ابتدا برای آشکاراندن حالت شتری به کار گرفته می شد که نه تنها به صاحبش حمله می برد و او را گاز می گیرد، بدتر از آن، اینکه برای به دهان گرفتن مردم آنان را دنبال می کند. (زمخشری، ۱۹۷۹: ۳۶۵) همچنین الصَوَّلُ، کسی دانسته شده است که مردم را می زند و بر آنها دست درازی می کند. (ابن منظور، ج ۱۱، ۳۸۷) مترادف این لغت «أُوْعِدَ، هَدَدَ، أُرْعِدَ، هَوَّلَ» آمده است که به معنای تهدید کردن و ترساندن است. (طراد، ۲۰۰۹: ۲۶۴)

از پیامبر خدا (ص) نقل است که این گونه با خداوند راز و نیاز می کرده است: «اللَّهُمَّ بِكَ أُحْوَلُ، اللَّهُمَّ بِكَ أُصُولُ، اللَّهُمَّ بِكَ أَقَاتِلُ» (البزار، ۲۰۰۹: ج ۶، ۱۶) خداوندا به نیروی تو حمله می برم و به یاریات نبرد می کنم. در دعای پیامبر (ص) «أُصُولُ» به معنای حمله آمده است. علی بن الحسین (ع) نیز در فرازی از دعای مشهور به مکارم اخلاق به همین معنا این واژه را به کار می برد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أُصُولُ بِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ» الهی مرا آن چنان قرار ده که به هنگام ناچار شدن به کمک و یاری تو بر دشمن حمله برم. (صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، ص ۹۶)

در عبارت «مَرَارَةُ صَوَّلَةِ السُّلْطَانِ»، صوله به حمله معنی شده است، ولی این معنی برای آشکاراندن کامل مفهوم نارساست. چراکه حمله مدنظر در مفهوم «صوله» ویژه دارندگان قدرت و چیرگی است\*<sup>۱</sup> (ابن درید، ۱۹۸۸: ج ۲، ۸۹۷) و «الصَّوُّولُ»، مردی است که مردم را مورد ضرب و شتم قرار دهد و بر آنها درازدستی کند. بر این بنیاد، مقصود از «الصوله السلطان» چیرگی ستمگرانه، شدت جنگجویی و توان بی قید و شرط سلطان و حاکم برای انجام این مقصود است. (کبیر مدنی شیرازی، همان جا) از آنجا که بنا به ضرب المثل دیرین عربی «رُبَّ قَوْلٍ أَشَدُّ مِنْ صَوْلٍ» (جوهری، ج ۵، ۱۷۴۶) یعنی، چه بسا گفتاری از تاختن کاراثر و مؤثرتر است، از این روی امام چهارم شیعیان (ع) با توجه به اینکه در عبارتهای آغازین این دعا جمله دعایی «اکفنا وحشة القاطعین بصلتك» (صحیفه سجادیه،

\* رجل ذو صَوْلَةٍ، إذا كان ذا سلطان





همان‌جا) به معنی، «با تقرب و پیوستن به خود از وحشت تنهایی از کسانی که از تو بریده‌اند رهایی ده» آورده است؛ در دنباله دعا در ترکیب لغوی معنایی «مَرَارَةً صَوْلَةَ السُّلْطَانِ» پادشاه و سلطان را فردی ستمگر معرفی می‌کند که افزون بر اینکه مصداق گسستن رابطه باخدای متعال است، به دلیل تازش و تطاول بر زیردستان، جز مرارت، رنج و تلخی در زندگی از او بر آن‌ها نمی‌رسد و این‌گونه ماهیت حاکم و سلطان را برای مردم تبیین می‌کند.

## ۲-۵- یتَهَضَّمْنَا السُّلْطَانَ

در فرازی از دعای هشتم امام چهارم شیعیان، با این واژگان سلطان و حاکم را وصف می‌کند: «وَأَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكَبِنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ؛ و از اینکه شیطان بر ما دست یابد، یا روزگار ما را فاجعه‌بار گرداند، یا پادشاه بر ما ستم نماید، [به تو پناه می‌آوریم.]» (صحیفه سجادیه، دعای هشتم، ص ۵۹)

در اینجا از سه عامل به خدای متعال پناه می‌آورد: دستیابی و چیرگی شیطان، شرایط بد و فاجعه آور زمان که مایه بدبختی شود، یا حاکم (سلطان) بر ماستم کند. در این فراز از دعا بار دیگر تسلط شیطان و سلطان هم‌رده دانسته شده است و برای آشکاراندن چگونگی این جفا و ستم از عبارت «يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ» بهره برده است. واژه های با این ریشه همانند «هَضَمَهُ يَهْضِمُهُ، اهْتَضَمَهُ» همه به معنای ظلم و ستمگری است. (ابن منظور، ج ۱۲، ۶۱۳)

«تَهَضَّمَهُ» به معنی به او ستم کرد، آمده است. (جوهری، ج ۵، ۲۰۵۹) و «هَضَمَهُ حَقَّهُ وَاهْتَضَمَهُ» به معنی به او ستم کرد و حقش را ناقص داد و آن را پایمال کرد، است. (پیشین، همان‌جا؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۱۸۶) این کلمه در قرآن آمده است؛ در آیه ۱۱۲ سوره طه می‌خوانیم: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» چنانکه در فرهنگ صحاح و مجمع البحرین آمده، هضم به معنای ظلم و نقص در دادن حق است. ودر اینجا «هَضْمًا» به استعاره برای نمایاندن ظلم و ستم به کار گرفته شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۴۲) بر این شالوده، آیه یادشده این‌گونه معنی می‌شود: «هر که باایمان کارهای شایسته انجام دهد از ظلم و نقص، خدا نه به او ظلم می‌کند و نه از اجرش می‌کاهد.» (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۷، ۱۳۵۶) در نهج‌البلاغه نیز در خطبه ۲۰۰ این واژه به معنی ظلم آمده است. علی بن ابی‌طالب پس از خاک‌سپاری همسرش خطاب به پیامبر می‌فرماید: «وَسَتُنَبِّئُكَ اِبْنَتُكَ بِتَطَافُرِ اُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمَهَا». به‌زودی دختری از گردآمدن امت بر خرد کردن و ظلم او و یا بر غصب حقش، به تو آگاهی خواهد داد. (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۳۲۰)

براین شالوده با آگاهی به مفهوم عبارت «يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ» که علی بن‌الحسین (ع) به کار گرفته است به نظر می‌رسد که از دیدگاه ایشان؛ از آنجاکه حاکم از هرکسی دیگر در ستمگری تواناتر است

و به سبب مستی ثروت و قدرت که بیشتر از مستی مسکرات و جوانی دانسته شده است (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۲۸۵) بنابراین می‌تواند به‌گونه‌ای دست تطاول بر رعیت دراز نماید که فرجام آن از میان رفتن و نابودی زیردستان است. (کبیر مدنی شیرازی، ۳۸۶) یا شاید به این معنا باشد که مردم در فساد و تباهی سیاست فرمانروایان ستمگر هضم می‌شوند و شخصیت الهی خود را از دست می‌دهند، بنابراین باید از این پیشامد به خدای متعال پناه آورد.

### ۳-۵- سُلْطَانِ عَنِیدِ

در فرازی از دعای بیست و سوم صحیفه سجادیه می‌خوانیم «وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِیدِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيدٍ؛ و از شرّ هر شیطان سرکشی (تباه‌کاران و گمراه‌کنندگان) و از شرّ هر پادشاه ستمگری و از شرّ هر فرورفته در ناز و نعمت که خدمتگزارانش او را تعظیم نموده فرمان‌هایش را زود انجام می‌دهند.» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۳، ص ۱۳۵)

در اینجا، علی بن الحسین (ع)، بار دیگر سلطان و حاکم را هم‌رده شیطان آورده و با وصف او به «عنید» از بدسگالی او به خدای متعال پناه آورده است. العنید از بن‌واژه عَنَد و العنود و العنید بر وزن فعیل و فعول است. (ابن منظور، ج ۳۱، ۳۰۷) اگر این واژه به‌صورت عبارت ترکیبی «عَنَد الرجل» آورده شود، به معنی فردی طغیان‌گرا و مستکبری که از حدود مرز خود تجاوز کند، معنی می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۴۲) عنید به جبار مستکبر هم گفته می‌شود. (پیشین، ج ۲، ۴۳) اصمعی (۲۱۶-۱۲۱. هـ) یکی از نخستین فرهنگ‌نویسان عرب معتقد است؛ اگر بگویند «عَنَدَ فلان عن الطريق» یعنی از راه و مسیر دور شد. (ابن درید، ج ۲، ۱۳۱)

در کتاب العین، «عنید» شخصی دانسته شده است که خود را بزرگ دانسته و متکبر است به همین علت باوجود شناخت حق از ناحق از جایگاه خود پا فراتر نهاده، طغیان و سرکشی کرده است. (فراهیدی، ج ۳، ۴۳-۴۲) لیث بن سعد (۱۷۵-۹۴. هـ) فقیه نامی مصری معتقد است که هنگامی می‌گوییم «عَنَدَ الرجل» که شخص چیزی یا حقیقتی را بشناسد و از پذیرش آن سرباز زند. (ابن درید، ج ۲، ۱۳۱) همچنین ابن سیده «رجل عنید» را شخصی مخالف حق دانسته است (ابن سیده، بی‌تا: ج ۱۲، ۲۱۱)

از پیامبر (ص) منقول است که خداوند؛ «ایشان را بنده‌ای بخشنده نموده است و متکبری عنید نشده است»\* (ابن ماجه، بی‌تا، ج ۲، ۱۰۸۲) در توضیح این حدیث آمده است که «العنید» کسی است که با آگاهی از راه راست و درست منحرف شده و کسی است که باوجود شناخت حق آن را نمی‌پذیرد. (الجزری، ۱۹۷۹: ج ۳، ۳۰۸) بنابراین، عناد او از تکبر و خودپرستی است.

\* «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي عَبْدًا كَرِيمًا، وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا عَنِيدًا»



در تعبیری پیشگویانه منسوب به ابوبکر خلیفه اول هم حاکمان آینده باصفت «عَنُوداً» که هم‌ریشه و هم‌معنی با «عنید» است به معنی پادشاه متکبر و خودرأی اشاره رفته است. (جاحظ، ۱۴۲۳: ج ۲، ۳۰)

ویژگی عنید در قرآن برای کافران آمده است و در سوره «ق» می‌خوانیم، «و هر کافر عنید را در دوزخ فروافکنید.» (ق: ۲۴) و این از برای، دشمنی و نپذیرفتن حق از سوی شخص عنید، باوجود شناخت آن است. (جوهری، ۱۳۷۶: ۵۱۳/۲) با توجه به معنی واژه عنید و اینکه این صفت در قرآن ویژه کافران است، به نظر می‌رسد امام چهارم شیعیان (ع) که شخصیتی قرآنی\*\* داشته است، در عبارت «وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ» افزون بر همسان دانستن حاکم (سلطان) با شیطان، وی را در شمار کافران آورده است.

#### ۴-۵- السُّلْطَانُ الْعَسُوفُ

در فرازی از دعای بیست و چهارم صحیفه سجادیه، علی بن الحسین (ع) با یک واژه دیگر اوصاف حاکم و سلطان را از دیدگاه خود برای جامعه ترسیم کرده است، در این دعا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابَهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعَسُوفِ. بار خدایا مرا چنان گردان که از آنان بترسم مانند ترسیدن از پادشاه ستمکار...» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۴ ص ۱۳۹)

ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) در ترکیب (هیبة السلطان) از اضافه مصدر (هیبة) به مفعول (السلطان) است، از آن جهت که مصدر از مفعول گرفته شده، یعنی همان‌گونه که سلطان ستمگر هیبت دارد و مایه ترس است، در اینجا از نام بردن کسی که از سلطان ترسیده، پرهیز کرده، چون این شخص آشکار است و جمله دستاویز شک و اشتباه نمی‌شود؛ و ممکن است در تقدیر (به صورت مستتر) لفظ مفعول به فاعل اضافه شده است. ایشان در این کلمات از دعا، ترس و پروا از حاکم و سلطانی مدنظر دارد که با ویژگی «عسوف» معرفی می‌شود. «عَسَفَ فُلَانًا» به معنی به او ستم کرد و از او به‌زور گرفت، ترجمه شده است (الموصلی، بی تا، ج ۲، ۱۴۸) «اعْتَسَفَهُ وَ تَعَسَّفَهُ» به معنی با ظلم و زورگویی او را به رنج انداخته معنی شده است. (موسی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۲۵۲) بنیان این کلمه را از ترکیب معنایی «عَسَفَ الْفُلَاءُ» دانسته‌اند که به معنی از دشت و بیابان گذشت. ولی اگر این واژه را به صورت «اعتسفاها» آورده شود، معنی آن گذشتن از بیابان و دشت بدون راهنما و دانستن راه هموار است (مطرزی، ۱۹۷۹: ج ۲، ۶۲) شمر بن حمدویه، ادیب و لغت‌شناس برجسته (م ۲۵۵ هـ) منظور از «العسف» را ره پیمودن بدون دانایی و آگاهی دانسته است. (ابوموسی، ۱۴۰۸: ج ۲، ۴۴۶) اگر فردی به «عسوف» متصف شود، یعنی وی راه حق را نمی‌پیماید. (ازهری، ج ۲، ۶۴) هر شخص

\*\*ن.ک به: مقاله «شخصیت قرآنی امام سجاد»، مهناز رحیم پور، نشریه بینات، شماره ۶۸، زمستان ۱۳۸۹

«عسوف»، خشن نیز دانسته‌اند (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ج ۴۰۳، ۱) همچنین شخص بسیار ستمگر را «العسوف» گویند. (مطرزی، ج ۶۲، ۲؛ ابن منظور، ج ۲۴۶، ۹)

یاقوت حموی برای اشاره به فرمانروایی که بسیار ظلم و بیداد می‌کرد، او را «عسوف<sup>۱</sup>» متصف کرده است، چراکه او بسیار ستمگر و بر مردم بی‌رحم است و دوست داشت بی‌دلیل دارایی مردم را بگیرد. (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ج ۱۳۸، ۱) صاحب فرهنگ لغت العین، «العسف» را پیگیری و دنبال کردن امری بدون تدبیر و آگاهی می‌دانست. (فراهیدی، ج ۳۳۹، ۱)

این واژه حتی در کتاب‌های پزشکی هم راه‌یافته و محمد بن زکریای رازی، برای سخن از مرحله‌ای از روند بیماری در بدن از ترکیب «المتغلب العسوف<sup>۲</sup>» «بهره گرفته است که به معنی چیره بی‌رحم است. (زکریای رازی، ۱۴۲۲: ج ۵، ۱۶۴) در حاشیه کتاب الخصال شیخ صدوق، العسوف را فردی بسیار ظالم معنی کرده‌اند که «غشوم» به معنای فریبکار در معنی با آن همسان دانسته شده است. (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ج ۱، ۶۳) فرهنگ فارسی نفیسی عسوف را صفت دانسته و به معنی سخت گیرنده و سخت ستمکار و ظالم و بیراه ترجمه کرده است. (نفیسی، بی‌تا، ۲۳۵۵)

به همین دلیل است که پیامبر خدا (ص) نه تنها هنگامی که گروهی را به فرماندهی یکی از اصحاب برای مأموریتی نظامی روانه می‌کرد، آن‌ها را از کشتن تعسفی = ظالمانه نهی کرده است، (بن سلام، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۵۸) بالاتر از آن در حدیثی از ایشان نقل شده است که؛ شفاعت و دستگیری پیامبر در سرای دیگر دربرگیرنده پیشکار حاکم و پیشوای «عسوف» و ستمگر نمی‌شود. (ابوموسی، ج ۴۴۶، ۲؛ حمیری، ۶۴) با توجه به معنای بن‌واژه و ترکیب‌های گوناگون این کلمه به نظر می‌رسد، علی بن الحسین (ع) با به کار بردن این ترکیب به یک ضرب‌المثل عربی\* که معادل فارسی آن «به در می‌گویم که دیوار بشنود» عمل کرده که بنا بر روایتی امام ششم شیعیان گفته است حتی برخی آیات قرآن بر پایه این ضرب‌المثل به شکل غیرمستقیم موضوعی را مطرح و درباره آن هشدار داده است. (کلینی، ۱۳۶۹: ج ۴، ۴۳۹)

#### ۶. روشنگری‌های دیگر

امام چهارم شیعیان در سخنی دیگر به مخاطب می‌گوید؛ «بر تو است که در معرض خشم [سلطان] قرار نگیری، چون هلاک شوی»\*\* (ابن بابویه، ج ۲، ۶۲۰) و افزوده است، یکی از موارد پرسش در

\* فانه كثير الظلم، عسوف بالرعيه، راغب في أخذ الأموال من غير وجهها

\*\* «وَأَمَّا الْآيَاتُ الَّتِي يَحْدُثُ فِيهَا الْبَحْرَانُ الْخَبِيثُ الْمَذْمُومُ عَلَى الْأَمْرِ الْأَكْثَرِ فَالسادس وَهَذَا الْيَوْمُ كَأَنَّهُ يَحَارِبُ السَّابِعَ حَتَّى كَأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْمُتَغَلَّبِ الْعُسُوفِ»

\* «یاک اعنی و اسمعی یا جاره» (یعنی بتو می‌گویم ولی ای همسایه تو گوش کن)

\*\* «وَأَنَّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ فَيُلْقِيَ بِيَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ»



رستاخیز «پرسش از پیشوایی است که فرمانروایی‌اش را پذیرفته‌ای» (ابن شعبه حرانی، ۲۴۹) ایشان مردم زیر فرمان سلطان ضعیفانی می‌دانست که شایسته توجه و دادگستری سلطان هستند\*\*\* (پیشین، ۲۶۱)

به‌هرروی؛ علی بن الحسین (ع) کوشش دارد در میان دعاها و سخنان خود ماهیت واقعی و ناعادلانه سلطان را آشکار سازد؛ و مردم را به کسانی که شایسته فرمانروایی هستند، توجه دهد. ایشان در دعایی در روز عید قربان و روز جمعه خوانده است، این‌گونه مردم را به جایگاه شایستگان فرمانروایی رهنمون می‌دهد؛ «بار خدایا این مقام و جایگاه (نماز عید و جمعه بجا آوردن، یا مقام امامت و خلافت) برای خلفاء و جانشینان و برگزیدگان تو (ائمہ معصومین علیهم‌السلام) است و دشمنان دین مانند خلفای بنی امیه) جاهای امناء و درستکاران تو را در درجه و پایه‌بلندی که ایشان را به آن اختصاص و برتری داده‌ای، ربودند (غصب کرده) به ظلم و ستم گرفتند» (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۳۶۴)

کوشش‌های علی بن الحسین (ع) در روشنگری و آگاه‌سازی جامعه و قیام زید فرزند علی بن الحسین و یحیی بن زید و جنبش‌های پس‌از آن، باعث ضعف و فروپاشی حکومت ستمگرانه بنی‌امیه شد. باین‌وجود فرمانروایی عباسیان به‌گونه‌ای بود که حتی برخی از یاران امام ششم (ع) از ایشان می‌خواهند تا نمازی برای دور کردن آزار رسانی سلطان به آنان آموزش دهد. (الحر العاملی، ۱۴۱۴: ج ۸، ۱۲۵) همچنین دعایی از امام صادق (ع) نقل شده است که از شر سلطان و آنچه قلم‌های آنان می‌نگارد، به خدا پناه آمده است. (ابن طاووس، ۱۴۱۵: ۲۴۶)

#### ۷. نتیجه

روزگار امامت علی بن الحسین (ع) در شرایط بسیار حساسی بوده است. هم‌زمانی ایشان با دوران فرمانروایی خلیفه‌گانی بود که آن هنگام، خلافت امویان در اوج قدرت خود بوده است. علی بن الحسین (ع) می‌بایست در زمان نومی‌دی از پیروزی جنبش مسلحانه، به روش دیگر به بیان مسئله رهبری و امامت و بایستگی شناخت و نشانه‌های امام عادل و رهبران فاسد و ستم‌پیشه بپردازد و مردم ناآگاه و به نادانی واداشته شده را به وظایفشان آگاه و همت برای اصلاح جامعه بیدار سازد. ولی حساسیت حکومت نسبت به عملکرد ایشان در عمل همه راه‌های فعالیت‌های سیاسی و روشنگری بر علی بن الحسین (ع) بسته بود. از این‌رو ایشان در نوآوری‌ای ویژه در پنهان‌ستیزی برای بیان نظرات و تعالیم خود از زبان دعا بهره می‌گیرد. با بهره‌گیری از این زبان بدون این‌که حساسیت حاکمان را برانگیزد، ماهیت حاکم و سلطان را برای آنان که به دعا‌های ایشان دسترسی داشتند و

- برای آیندگان آشکار ساخت. در فرازهای دعاهاى ایشان سلطان و حاکم دارای ویژگی‌های زیر است؛ بنابراین باید از گزندگی، آزاررسانی و بدسگالی او، به خدای عالمیان پناه آورد:
- ۱- حاکم و سلطان هم‌رده و هم‌پایه شیطان در آسیب زدن به آدمی شمرده است.
  - ۲- سیاست‌ها، فرمان‌های حاکم و سلطان می‌تواند، زبردستان را از نظر مادی و معنوی مضمحل و نابود سازد.
  - ۳- حاکم و سلطان باصفت «عنید» توصیف شده است. در قرآن این صفت ویژگی کافران است.
  - ۴- حاکم و سلطان، «عسوف»، زورمداری که به ناحق فرمان به کشتن می‌دهد؛ و دارای «صوله» و تهاجم و شر معرفی شده است.
  - ۵- از سیاست‌ها، فرمان‌ها و برنامه‌های حاکم جائر و ستمگر جز تلخی و رنج چیز دیگری دستگیر زبردستان نمی‌شود.

### منابع:

- قرآن مجید، ترجمه، محمد یزدی
- علی بن الحسین، امام چهارم علیه‌السلام. (۱۳۷۶). ش، *الصحیفة السجادیة*. چاپ اول. قم: نشر الهادی.
- علی بن الحسین، امام چهارم علیه‌السلام. (۱۳۷۵). ش، *صحیفة السجادیة*. ترجمه آیتی، چاپ دوم. تهران: انتشارات سروش.
- علی بن الحسین، امام چهارم علیه‌السلام. (۱۳۷۶). ش، *صحیفة السجادیة*، ترجمه و شرح علی نقی فیض الإسلام، چاپ دوم. تهران: نشر فقیه.
- ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲). ش، *الخصال*. چاپ اول. قم: نشر جامعه مدرسین.
- ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۵). ق. *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، چاپ دوم. تهران: نشر اسلامی.
- ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳). ق. *من لا یحضره الفقیه*. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۶). ق. *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*. چاپ دوم. قم: دارالشریف الرضی للنشر.
- ابن‌درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸). م. *جمهرة اللغة چاپ اول*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی. (۱۴۰۴). ق. *تحف العقول*. چاپ دوم. قم: نشر جامعه مدرسین.
- ابن‌طاووس، علی بن موسی. (۱۴۱۵). ق. *الدروع الواقیة*. چاپ اول. بیروت: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). ق. *لسان‌العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
- ابن‌ماجه، أبو عبدالله محمد بن یزید القزوینی. (بدون تاریخ). *سنن ابن‌ماجه*. تحقیق، محمد فؤاد عبدالباقی. قاهره: دار إحياء الكتب العربية.
- أبو موسی، محمد بن عمر بن أحمد بن محمد الأصبهانی المدینی. (۱۴۰۸). ق. *المجموع المغيث فی غریب القرآن و الحدیث الطبعه الأولى*. المحقق عبدالکریم العزباوی. مکه المكرمة: دار المدنی للطباعة و النشر و التوزیع.
- احمدوند، عباس سلطان. (۱۳۹۶). *دانشنامه جهان اسلام*. ج ۲۴، زیر نظر غلامعلی حداد عادل. تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی. صص ۲۰۶ تا ۲۰۹



- احمدی طالبیان، محمدرضا و علی شیر خانی. (۱۳۹۳). بررسی دیدگاه و سیره عملی ائمه (ع) نسبت به حکومت و حاکم جائر. فصلنامه سپهر سیاست، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۳. صص ۳۴-۷
- ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱). ق. تهذیب اللغة. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الجاحظ، عمرو بن بحر. (۱۴۲۳). ق. البیان والتبیین. بیروت: الناشر دار و مكتبة الهلال.
- الجززی، مجدالدین أبو السعادات. (۱۳۹۹). ق. النهاية فی غریب الحدیث والأثر. تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطناحی. بیروت: المكتبة العلمية
- الحر العاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴). ق. وسائل الشیعة (آل البيت)، الطبعة الثانية. الجزء ۸. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث
- الرازی، زین الدین أبو عبدالله محمد. (۱۴۲۰). ق. مختار الصحاح، الطبعة الخامسة. المحقق: یوسف الشیخ محمد. بیروت: صیدا، المكتبة العصرية، الدار النموذجية.
- الرازی، محمد بن زکریا. (۱۴۲۲). ق. الحاوی فی الطب، الطبعة الأولى. محقق | مصحح، هیثم خلیفه طعیمی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الرضا، (منسوب به علی بن موسی، امام هشتم (ع)). (۱۴۰۶). ق. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام. چاپ اول. مشهد: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- الفراء، أبو زکریا یحیی بن زیاد بن عبدالله بن منظور الدیلمی. (بدون تاریخ). معانی القرآن، الطبعة الأولى. المحقق: أحمد یوسف النجاتی / محمد علی النجار / عبد الفتاح إسماعیل الشلیبی. مصر: دار المصرية للتألیف والترجمة.
- الباهلی، أبو نصر أحمد بن حاتم. (۱۴۰۲). ق. دیوان ذی الرمة شرح أبي نصر الباهلی رواية ثعلب، الطبعة الأولى. عبد القدوس أبو صالح. جدة: مؤسسه الإيمان.
- بن سعد، محمد بن منیع. (۱۴۲۱). ق. الطبقات الكبير. المحقق: الدكتور علی محمد عمر. القاهرة الناشر مكتبة الخانجي.
- جعفریان، رسول. (۱۳۶۹). تاریخ سیاسی اسلام. جلد سوم. چاپ اول. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- جمعی از نویسندگان. (بدون تاریخ). دانشنامه امام سجاد علیه السلام. جلد ۱. بدون محل نشر.
- جمعی از نویسندگان. (۱۴۲۵). ق. اعلام الهدایة. جلد ۱. چاپ دوم. قم: المجمع العالمي لاهل البيت (عليهم السلام)
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۷۶). ق. الصحاح. چاپ اول. بیروت: دار العلم للملايين.
- حمیری، عبدالله بن جعفر. (۱۴۱۳). ق. قرب الإسناد (ط - الحديثة). چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- راغب اصفهانی. (۱۴۱۲). ق. حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن. چاپ اول. بیروت: دار القلم.
- زمخشری، محمود بن عمر. (۱۹۷۹). م. أساس البلاغة. چاپ اول. بیروت: دار صادر.
- سیاوشی، کرم و وکیلی، ابراهیم. (۱۳۹۶). مفهوم شناسی واژه سلطان در قرآن کریم. دو فصلنامه پژوهش های زبانشناختی قرآن، سال ششم، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶. صص ۱۳۲-۱۰۹
- شریف الرضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴). ق. نهج البلاغة (للصحي صالح). چاپ اول، قم: هجرت.
- صلاحات، سامی محمد. (۱۳۸۵). ق. معجم المصطلحات السياسية في تراث الفقهاء، الطبعة الأولى. قاهره: مكتبة الشروق الدولية.



- طبرسی، فضل بن حسن، رسولی، هاشم و یزدی طباطبایی، فضل‌الله. (۱۴۰۸ ق). مجمع‌البیان. بیروت: دار المعرفة.
- طراد، مجید. (۲۰۰۹ م). المعجم المفصل فی المترادفات فی اللغة العربیة. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵). مجمع البحرین. چاپ سوم. محقق و مصحح احمد حسینی اشکوری. تهران: ناشر مرتضوی.
- عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن. (۱۴۰۹ ق). معجم المصطلحات و الفاظ الفقہیة. قاهره: دارالفضیلة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹). کتاب العین. چاپ دوم. قم: نشر هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. چاپ دوم. قم: مؤسسه دارالهجرة.
- قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن. چاپ ششم. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد. (۱۴۰۹ ق). ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). الکافی. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۹). أصول الکافی. ترجمه مصطفوی. چاپ اول. کتاب فروشی علمیه اسلامیة.
- لیثی واسطی، علی بن محمد. (۱۳۷۶). عیون الحکم و المواعظ. چاپ اول. قم: دار الحدیث.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۳ ق). بحار الأنوار. چاپ دوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مطرزی، ناصر بن عبدالسید. (۱۹۷۹ م). المغرب. چاپ اول. حلب: مکتبه اسامه بن زید.
- ملک‌زاده، محمد. (۱۳۹۱). سیره سیاسی معصومان (ع) در عصر حاکمیت جور. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- الْمُظْهَرِي، الحسين بن محمود بن الحسن. (۱۴۳۳ ق). المفاتيح فی شرح المصابيح، الطبعة الأولى. وزارة الأوقاف الكويتیة: دار النوادر
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ ق). الإختصاص. چاپ اول. قم: المؤتمر العالمي لالفةیة الشیخ المفید.
- الموصلی، أبو الفتح عثمان بن جنی. (بدون تاریخ). الخصائص، الطبعة الرابعة. قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- موسی، حسین یوسف و سعیدی، عبد الفتاح. (۱۴۱۰ ق). الإفصاح فی فقه اللغة. قم: مرکز النشر مکتب الإعلام الإسلامی.
- نفیسی، علی اکبر و فروغی، محمدعلی (دون تاریخ). فرهنگ نفیسی. ج ۴. تهران: نشر خیام.